

۳

شبیهِ هیچ زنی نبوده‌ام  
مرا با تمام زنان زندگی ات تشبیه می‌کردی

رعشه‌های تنت  
در خالیِ دستانم

یا عطر تنم  
در بخار نفس‌هایت

همیشه چیزی برای دیدنم کم بود

۴

ای عشق، ای قدیمی  
زنجیری کدام مصلحت‌کوری  
که خطی، خبری از من نمی‌گیری  
ببین  
ناتوانی دستانم  
در اندیشه‌ی ویرانی هیچ دیواری نیست

تو خود خماری خودی  
از میان من برخیز

۱

دریغ‌دریچه‌ها بسته است  
و من انگشت بر قلبم فاتحه می‌خوانم  
هی بغض چندساله و  
شکستن پیاله‌ی زخمی

ای پرنده‌ی بی جفت  
این رویای سوخته  
در زلال کدام رود تعبیر خواهد شد

۲

دوباره آفتاب  
از پلک‌های بسته‌ام  
طلوع می‌کند و  
قلبم سبز می‌شود  
چنان که سرشاخه‌ی امید  
از میان لبانم  
سایه‌ای شود بر عشقبازی پرندگان  
که در میان سینه‌ام  
پناه برده‌اند

۵

بگو چگونه از تو بگویم تا  
لبهایم طعم بوسه بگیرند و  
قلبم از مرز نگذرد

۶

میان سایه‌ها ایستاده‌ام  
چشمان مشجرات  
نمی‌دانند  
کدام یک منم

۷

تو تکرار نمی‌شوی  
هرگز  
بی‌جهت اصرار داشتم مرورات کنم  
تنها  
دهانم از شکل افتاد

۸

دور از منی  
جدا از تن  
تاته مانده‌ی حسرتی  
دروزش آهی از دهان  
ویرانم کند

۹

آه آموزا  
بگو نمی‌گذاری این سکوت  
با صدای شکستن ام تمام شود

تو دهان گشودی و  
بعد از سال‌ها  
سکوت شکست  
من هم.....

۱۰

جنگ با سکوت!  
جنگ با صدا!  
نه  
تنهایک اشاره کافی ست  
شکست می‌خورم.

۱۱

پوشیده  
در  
پیراهن  
از عطرتت آبستن  
انتظار شکوفه دادنم.